

بازشناسی ادب و تفاوت آن با اخلاق

محمد هدایتی*

چکیده

براساس تحلیلی لغوی، در واژه ادب مفاهیمی چون ظرافت و تازگی، مقبولیت و جذابیت، دوام و ماندن نهفته و در اصطلاح برای آن توصیفات گوناگونی شده است که همه آنها به نوعی هیئت نیکو، صورت شایسته، شکل پسندیده و حالت آراسته بازمی‌گردد؛ هرچند برخی از آنها که به صورت عادت و رسوم و قرارداد، ساخته پدیده‌های اجتماعی هستند، الزاماً واقعیتی اخلاقی و حقیقتی ارزشی ندارند. ادب با اینکه غالباً از صفات خوب و فضائل اخلاقی برمی‌خیزد و نیز سبب رسوخ صفات درونی و فراهم شدن ملکات می‌شود، موضوع آن تنها رفتار آدمی است و صفات را دربر نمی‌گیرد. همچنین از جهت اینکه تنها در قالب‌های نیکو ارائه می‌شود و در شیوه به کارگیری، بیشتر دستخوش تحولات و دگرگونی‌ها قرار می‌گیرد، با اخلاق تفاوت پیدا می‌کند.

واژگان کلیدی

ادب، اخلاق، عادت، رسم، فرهنگ، سنت.

طرح مسئله

ادب منظر چشم‌نواز و تحسین‌برانگیزی از اخلاق است که با شکل زیبا و هیئت آراسته خود به افعال انسان نیکویی و ظرافت می‌بخشد و در اثر آن، کردار آدمی ویژگی‌ای پیدا می‌کند که به ستودن و تمایل وامی‌دارد. این واژه از جهت مفهوم و اصطلاح و تفاوت آن با اخلاق کمتر مورد تبیین قرار گرفته و از این

m.hedayati1348@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۰

*. استادیار دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۱/۱۸

جهت گاهی با اخلاق یکی پنداشته می‌شود. موضوع ادب تنها رفتار است و به صورت فعل و ترک و انجام و اجتناب و گفتار و کردار نمود پیدا می‌کند و چون با محاسبه متغیرها و سنجش شرایط اخلاقی و نتیجه‌گیری حکیمانه صورت می‌گیرد، نقش خرد و عقل در آن بیش از اخلاق است. یکی از فواید مهم آداب این است که می‌تواند رعایت رفتارهای اخلاقی را که در ضمن قالب‌های نیکو انجام می‌شود، اجتناب‌ناپذیر کند و اخلاقی بودن را در علم و عمل حفظ نماید. در این صورت، بهانه‌ها و توجیهاتی که در کنار گذاشتن محاسن اخلاقی هم در روابط اجتماعی و هم در چالش‌های مطرح شده بین دین و اخلاق بیان می‌شوند، قابلیت بازنگری بیشتری پیدا می‌کنند؛ توجیهاتی مانند اهمیت و ارتکاز بیشتر بر فضائل باطنی، عدم قابلیت لازم رعایت اخلاق در طرف مقابل، اشتغال به امر اهم و رعایت مصلحت مهم‌تر و نیز بی‌اعتنایی عمومی به اخلاقیات از آن جهت که امور ترجیحی زیادی بوده، لازم و واجب به حساب نمی‌آیند. البته ادب در یک معنا و در اثر توسعه مادی در جوامع، براساس زیباپسندی جامعه و به‌عنوان صرف آداب و رسوم بیان می‌شود؛ در این صورت کسانی که در بستر فرهنگی خاصی از جهت باورها و مبانی تربیتی رشد کرده‌اند و در زیباشناسی قالب‌های رفتاری متفاوت از گروه دیگری که در بسترهای دیگرند، می‌اندیشند، چه‌بسا در تعامل با این گروه به بازنگری و تغییر در برخی از احکام رفتاری کشانده شوند.

واژه «ادب» در قرآن کریم به کار نرفته است؛ اما قرآن ادبستان الهی و سفره زیبای آداب و کتاب ادب خداوند متعال است. نبی اکرم ﷺ فرمود: «لیس من مؤدب إلا و هو یحب أن یؤتی أدبه و أن أدب الله القرآن: هیچ ادب‌کننده‌ای نیست جز اینکه دوست دارد که ادب او نمایان شود، و به‌درستی که ادب خداوند قرآن است.» (دارمی، ۱۴۲۶: ۲ / ۲۹۳)

آنچه شخصیت و منش آدمی را پربها و ارزشمند می‌سازد و او را از رسته جنبندگان به صف آدمیان و از رتبه آدمیان به اوج ملکوتیان پرواز می‌دهد، آراستگی به ادب و ظرافت‌های اخلاقی است. در آموزه‌های دینی اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسئله ادب داده شده است و این امر بازتاب گسترده‌ای در احادیث دارد.^۱

۱. امام رضا علیه السلام: «إن جبرئیل هبط إلى رسول الله فقال إن الله عزوجل یقرأ علیک السلام و یقول لک: اقرا بسم الله الرحمن الرحیم: ولاتمدن عینیک إلى ما متعنا به أزواجاً منهم، الآية، فأمر النبی صلی الله علیه و آله منادیاً ینادی: من لم یتأدب بأدب الله تقطعت نفسه علی الدنيا حسرات؛ وقتی آیه شریفه: «چشم خود را به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از کفار و مخالفین داده‌ایم، می‌فکن» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور دادند که یک منادی این مطلب را با صدای بلند به گوش مردم برساند که هرکسی به ادب خداوند مؤدب نشود، جانش با تأسف بر دنیا و حسرت جدا می‌شود. (منسوب به امام رضا، ۱۴۳۰: ۳۶۴) امیرالمؤمنین علیه السلام هم به کمیل فرمود: «یا کمیل إن رسول الله صلی الله علیه و آله أدبه الله و هو أدبی و أنا أؤدب المؤمنین و أؤرث الآداب المکرمین؛ ای کمیل! به‌راستی رسول خدا را خداوند ادب کرد و او مرا ادب نمود و من مؤمنان را ادب می‌کنم و برای اهل کرامت، آداب را به ارث می‌گذارم (یا آداب بزرگ و ارجمندی را به ارث می‌گذارم.» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۳۳: ۱۱۹) نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که: «أنا أدیب الله و علی أدیبی: من ادب‌شده و تربیت‌یافته خداوندم و علی صلی الله علیه و آله تربیت‌یافته و

به نظر می‌رسد این اهمیت و تأکید برای آن است که آداب از یک‌سو در ظاهر، رفتارهای انسان‌ها را در هر شرایطی به نیکویی و پسند و مقبولیت عمومی مزین می‌کند و لطافت و گرمی محاسن اخلاق را در جامعه می‌گسترانند، و از سوی دیگر، انجام پیوسته آداب در نهادینه ساختن فضائل اخلاقی در لایه‌های درونی انسان به صورت ملکات و خوی‌های ثابت و باطنی مؤثر است. پویندگان مسیر تهذیب و پرورش فضائل اخلاقی از آداب کمک می‌گیرند و از برون، زمینه تطهیر و نورانیت درون را فراهم می‌سازند.

واژه «ادب» از سده‌های نخستین در نوشته‌های دانشمندان اسلامی به کار برده شده است و نویسندگان گاه در نام‌گذاری تألیفات خود از آن استفاده می‌کرده‌اند. کتاب‌هایی مانند: *أدب الجلیس* نوشته ابوالعباس مرید بغدادی (۲۸۵ ق)، *أدب النفس* اثر ابوالعباس احمد بن محمد سرخسی (۲۸۶ ق)، *الآداب الحمیده و الأخلاق الحسنه* تألیف محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ق) و *أدب الدنيا و الدین* نوشته علی بن محمد ماوردی (۴۵۰ ق). (بنگرید به: افندی، بی‌تا: ۱ / ۴۲ به بعد؛ ۳ (ذیل کشف الظنون) / ۴ به بعد) همچنین کتاب *الآداب* اثر قاضی واقدی (۲۰۷ ق)، *آداب النفس* تألیف ابوجعفر احمدبرقی (۲۸۰ ق)، *الآداب و المواعظ* اثر ابوطاهر شیبانی (۳۰۱ ق)، *الآداب و مکارم الأخلاق* تألیف ابوالقاسم علوی (۳۵۲ ق) و *آداب العرب و الفرس* نوشته ابوعلی مسکویه رازی (۴۲۱ ق). (بنگرید به: آقا بزرگ طهرانی، ۱۴۳۰: ۱ / ۱۰ به بعد)

این نوشتار با روش گردآوری اطلاعات و با شیوه‌ای تحلیلی و توصیفی به ریشه‌شناسی واژه ادب پرداخته تا با رویکردی نو به معنای پایه‌ای ادب و سپس آشنایی با مفاهیم اصطلاحی آن، معنای ادب را واکاوی کند و تفاوت آن را با اخلاق آشکار سازد.

هرچند پژوهش درباره ادب از زوایای دیگری غیر از معناشناسی - همچون جایگاه دین در ادب،

ادب شده من.» (طبرسی، ۱۴۱۱: ۱۴) «المؤمن يتأدب بأدب الله سبحانه: مؤمن با ادب خداوند سبحان خود را ادب و تربیت می‌کند.» (أحد الحفاظ من أعلام الإمامية، ۱۴۲۶: ۱۱۵) حضرت امیر علیه السلام فرمود: «لکل أمر أدب: برای هر کار و امری ادبی وجود دارد.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۰) و «من تأدب بأدب الله عزوجل آذاه الی الفلاح الدائم: کسی که خود را به ادب الهی مؤدب ساخت، این کار او را به رستگاری دائمی می‌کشاند.» (منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ۱۴۰۹: ۱۶) همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مرحوم سید محمد صدر در *فقه الأخلاق*، (۱۴۱۹: ۱ / ۱۱) با تقسیم اخلاق به معممّ و غیر معممّ، اولی را مربوط به صفات و فضائل درونی و دومی را درباره آداب و رفتار ظاهری و حسن رفتار و خوش‌برخوردی می‌داند. آنگاه توصیه و اهتمام احادیث به قسم دوم را بیشتر از فقه می‌داند: «و من هنا کانت المصلحة الضرورية تقتضي ظهور المعصومين أمام الناس بمظهر الظاهر و غض النظر عن الباطن أو مستوي الأخلاق المعممق سواء ذلك في سلوكهم الشخصي أو في أفعالهم أو تعاليمهم، و هذا ما يفسر أن ما وردنا عنهم من أحاديث الفقه أكثر مما وردنا من أحاديث الأخلاق غير إننا إذا أخذنا من الأخلاق جانبها الظاهري و هو حسن معاملة الآخرين فسوف يمكن إنكار هذه النتيجة الأخيرة و التأكيد على أن ما وصلنا من الأحاديث الأخلاقية بهذا المعنى لا يقل عن الأحاديث الفقهية بل يفوقها عدداً بقليل أو كثير.»

چالش‌های اخلاقی ادب مانند عادت، دورویی و نفاق و نیز چالش‌های معرفتی ادب مانند نسبیت‌گرایی - نیز سزاوار پیگیری و تحقیق است.

لغت‌شناسی ادب

ادب واژه‌ای عربی^۱ است که از این سه حرف در زبان عربی، شش لغت استعمال شده است: «أدب»، «دأب»، «بأد» «بدء»، «دأ»، «أبد»؛ هرچند استعمال لغت «بأد» کم و ناچیز است. براساس اشتقاق کبیر و با مراجعه به معانی ای که این لغات شش‌گانه در آن استعمال شده‌اند، می‌توان به مفاهیم اصلی و مشترک در جوهره چینش این سه حرف پی برد. این مفاهیم ریشه‌ای و بنیادین در لغاتی که از این سه حرف وضع و ساخته شده‌اند، شامل پنج معنا می‌شود:

۱. دعوت و خواندن^۲

۲. جمع و پوشش^۳

روایت زبیر می‌تواند شاهدهی برای این دو معنا باشد: «عن رسول الله ﷺ: «إن هذا القرآن مأدبة الله في الأرض فتعلموا من مأدبته: به‌درستی این قرآن پذیرایی آماده خداوند روی زمین است؛ پس از این سفره الهی علم آموخته، بهره گیرید.» (دارمی، ۱۴۲۶: ۲ / ۲۹۲)^۴

۱. البته برخی این لغت را در اصل غیر عربی دانسته و آن را یونانی یا سامی، فارسی باستان، پهلوی یا سومری دانسته‌اند. (دراین‌باره بنگرید به: موسوی بجنوردی و دیگران، ۱۳۸۷: ۷ / ۲۹۷)

۲. برای نمونه بنگرید به: لغت ادب: «أدبه: دعاه إلى طعامه والأدبة و المأدبة والمأدبة: طعام صنع لدعوة أو عرس» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۶؛ زبیدی، ۱۳۸۵ ق: ۲ / ۱۳؛ ابن اسحاق السکیت، ۱۳۶۶: ۱۴؛ ابن اثیر، ۱۴۲۹: ۱ / ۳۰؛ زمخشری، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۰؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱ / ۷۴) و لغت «دأب»: «السوق الشديد و الطرد.» (فیروزآبادی، همان: ۷۷) طرد به معنای آب بارانی است که با بول چارپایان جمع شده است یا به قرینه تضاد، موجب طرد و رمیدن می‌شود (ضد خواندن و دعوت کردن) و لغت «بدء»: «أبدأت من الأرض إلى أخرى» (زبیدی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۳۸) و «أبدیه: أبرزه إلى المرعي» (زمخشری، ۱۴۱۲: ۱ / ۸۵) و «بدء من أرضه: خرج» (فیروزآبادی، همان: ۳۳) و لغت «دأ»: «الدأبة: الفرار.» (همان: ۳۹) همان‌طور که اشاره شد، در لغت عرب شایع است که گاهی از یک ریشه، معنای متضاد اراده می‌شود. همچنین لغت «أبد»: «ناقة مؤبدة، إذا كانت وحشية معتاصرة» (همان: ۲۴۰) و «الأوابد هي تُفرّ الوحوش.» (زمخشری، بی‌تا: ۱)

۳. برای نمونه بنگرید به: لغت «أدب»: «أدبَ البلاء: ملأها قسماً و أدب البحر كثرة مائه» (فیروزآبادی، همان: ۵۶) «و الأدب أن تجمع الناس إلى طعامك» (ابن فارس، همان: ۱ / ۷۴) و لغت «بدء»: «البدء: المفصل والعظم بما عليه من اللحم» (زبیدی، همان: ۱ / ۱۴۰) و لغت «دأ»: «الدأبة، دأه و عليه: غطاءه و آراه» (همان: ۱ / ۲۲۰) و لغت «أبد»: «الأبد عبارة عن مدة الزمان الممتد الذي لا يتجزء كما يتجزء الزمان» (همان: ۷ / ۳۷۱) و «أمة أبد أي ولود.» (فیروزآبادی، همان: ۲۴۰)

۴. نیز بنگرید به: شریف مرتضی، ۱۴۰۳: ۲ / ۲۷. مأدبه و سفره نعمت، دیگران را به‌سوی خود می‌خواند و آنان را گرد خویش جمع می‌کند.

۳. شگفتی و تازگی^۱

روایت زیر از حضرت علی علیه السلام می‌تواند شاهدهی برای این معنا باشد: «الآداب حلل مجددة: ادب‌ها زیورهای تازه و نو هستند که کهنه نمی‌شوند.»^۲ (نهج البلاغه: ۱۰۹۰، ح ۵)

۴. سختی و شدت^۳

روایت زیر این معنا را تأیید می‌کند:

عن أبي هاشم الجعفري قال: كنا عند الرضا عليه السلام فتذاكرنا العقل والأدب فقال: يا أباهاشم! العقل حياء من الله والأدب كلفة، فمن تكلف الأدب قدر عليه ... (كليني، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۳)
ابوهاشم جعفری می‌گوید در حضور حضرت امام رضا علیه السلام از عقل و ادب سخن می‌گفتیم. آن بزرگوار فرمودند: ای ابوهاشم! عقل هدیه خداوند است و ادب گرفتگی و مشقت‌آور است. پس هرکسی که خود را بر ادب وادارد، توانمند می‌شود.^۴

۵. ماندن و دوام^۵

شاهد بر این معنا روایاتی است که با ایجاد پیوند بین ادب و شخصیت و نژاد و خاندان، ادب را ارجمندترین، گرامی‌ترین و سودمندترین نسب و سلسله مستمر آدمی دانسته‌اند و آن را مایه زینت دودمان

۱. برای نمونه بنگرید به: لغت «أدب»: «الأدب: اصله العجب» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۶؛ ابن اسحاق السکیت، ۱۳۶۶: ۸۰۹؛ ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۴) و لغت «دأب»: «الدائبان: الجدیدان» (فیروزآبادی، همان: ۷۷) و لغت «بدء»: «البدء: الأمر البدیع» (همان: ۲۳) و «البدیء: العجیب» (زبیدی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۴۱) و لغت «أبد»: «أبد الشاعر إذا أتى بالغرائب و ما لا يعرف معناه، جاء فلان بآبدة، أي بأمر عظیم.» (همان: ۷ / ۳۷۴؛ فیروزآبادی، همان: ۲۴۰)

۲. نیز بنگرید به: آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۲: «لازینة كالأدب»، «لا حلل كالآداب».

۳. برای نمونه بنگرید به: لغت «أدب»: «جمل أديب: إذا ريض و ذلل و كذا مؤدب» (زبیدی، همان: ۲ / ۱۵) و لغت «دأب»: «دأب فلان إذا جدّ و تعب» (فیروزآبادی، همان: ۷۷) و «كل ما أدمته فقد أدبته» (زبیدی، همان: ۲ / ۳۸۹) و «دأب الدابة: ساقها شديداً» (انيس و دیگران، بی‌تا: ۱ / ۲۶۷) و لغت «بأد»: «البأدلة: مشية سريعة» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۳۰۱) و لغت «بدء»: «المبدئ: هو الذي أنشأ الأشياء و اخترعها ابتداءً من غير سابق مثال» (زبیدی، همان: ۱ / ۱۳۸) و لغت «دبأ»: «دبأ بالعصا» (فیروزآبادی، همان: ۳۸) و لغت «أبد»: «تأبد الوجه: كلف و نمش» (زبیدی، همان: ۷ / ۳۷۴) و «الآبدة: الداهية.» (فیروزآبادی، همان: ۲۴۰)

۴. نیز بنگرید به: آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۱: «من كلف بالأدب قلت مساويه».

۵. برای نمونه بنگرید به: لغت «دأب»: «الدأب: العادة و الشأن و هو من دأب في العمل إذا جدّ و تعب و في الحديث: عليكم بقيام الليل فإنه دأب الصالحين قبلكم» (زبیدی، ۱۳۸۵: ۲ / ۳۹۰؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۷۷) و لغت «بدء»: «البدء: النصيب أو خير نصيب من الجزور» (زبیدی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۴۰) و لغت «دبأ»: «دبأ: سكن» (فیروزآبادی، همان: ۳۸) لغت «أبد»: «الدائم.» (همان: ۲۴۰)

و تبار شخص معرفی می‌کنند؛ همچنین ادب را بهترین میراثی می‌دانند که پدران برای فرزندان خویش باقی می‌گذارند.^۱

بین خود این پنج معنا هم - همان‌طور که در برخی از آنها اشاره شد - پیوند و ارتباط وجود دارد: تازگی، شگفتی و ظرافت در چیزی باعث جمع توجه‌ها و اقبال و خواندن دیگران و مقبولیت و جذابیت می‌شود. جدیت و تلاش، عادت و دوام را نتیجه می‌دهد؛ چنان‌که گاهی ماندگاری یک چیز سبب سختی می‌شود یا گاهی تکرار و دوام، نشانه جالب بودن و شگفتی و داشتن انگیزه است. همچنین جمع و پُری موجب بقا و ماندن می‌گردد.

اکنون با جستجوی مفهوم ادب در کتب لغت^۲ می‌توان دریافت که برخی در معرفی این واژه از معنای دعوت و برخی دیگر از معنای جمع و عده‌ای هم از معنای تعجب به‌عنوان پایه معنای لغوی استفاده کرده‌اند.

۱. روایات فوق از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است: «حسن الأدب ینوب عن الحسب؛ ادب نیکو جانشین حسب و نژاد است» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ الف: ۱ / ۲۹۸؛ کراچی، ۱۴۰۵: ۱ / ۳۲۰) «لا حسب أبلغ (أنفع) من الأدب: هیچ نژاد و شخصیتی سودمندتر و کامل‌تر از ادب نیست» (کلینی، ۱۳۶۳: ۸ / ۱۹؛ کراچی، ۱۴۰۵: ۱ / ۳۱۹) «فسد حسب من لیس له أدب؛ شخصیت و حسب کسی که ادب ندارد، تباہ و ناپسند است» (کلینی، ۱۳۶۳: ۸ / ۲۲) «خیر ما ورث الآباء الأبناء الأدب؛ بهترین میراثی که پدران برای فرزندان باقی می‌گذارند، ادب است» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۷۹؛ ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۸) حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود: «ما نحل والد ولده نحلة أفضل من أدب حسن یفیده ایه...؛ پدر برای فرزندش هیچ مال و عطایی بهتر از ادب نیکو و مفید به حال او باقی نمی‌گذارد» (أحد الحفاظ من أعلام الإمامية، ۱۴۲۶: ۱۱۶) اشعار زیر را از ابوالعباس ثعلب کوفی (۲۹۱ ق) نقل می‌کند: «خیر ما ورث الرجال بینهم، أدب صالح و طیب ثناء - فهو خیر من الدرهم و الدینار، فی یوم شدة و رخاء - تلک تفنی و العلم و الأدب، الصالح لا یفینان حتی اللقاء».

۲. منابع زیر به‌لحاظ تاریخی به بیان مفهوم این واژه پرداخته‌اند، بنگرید به: (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱ / ۷۱) «الأدب: صاحب المأدبة و هی دعوة علی الطعام»؛ (ابن اسحاق السکیت، ۱۳۶۶: ۶۱۴)؛ «کل طعام صنعه الرجل فدعا علیه إخوانه فهو مأدبة و مأدبة و مأدبة»؛ (جوهری، ۱۴۳۰: ۱ / ۱۳)؛ «الأدب: العجب، و الأدب أيضاً مصدر أدب القوم یأدبهم إذا دعاهم إلى طعامه و الأدب: الداعي»؛ (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱ / ۷۴)؛ «فالأدب أن تجمع الناس إلى طعامک و الآداب: الداعي ... و من هذا القیاس الأدب أيضاً لانه یجمع علی استحسانه. و یقال إن الأدب العجب فان کان کذا فلتجتمع الناس له»؛ (زمخشری، بی‌تا: ۳)؛ «أدبهم علی الأمر: جمعهم علیه»؛ (همو، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۰)؛ «المأدبة مصدر بمنزلة الأدب و هو الدعاء إلى الطعام کالمعتبة بمعنى العتب»؛ (مبارک ابن الأثیر، بی‌تا: ۱ / ۳۰)؛ «أدب جمع آدب مثل کاتب و کتبه، و هو الذي یدعوا الی المأدبة، و هی الطعام الذي یصنعه الرجل یدعو إلیه الناس»؛ (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۳)؛ «أصل الأدب الدعاء ... سمي أدباً لأنه یأدب الناس إلى المحامد و ینهاهم عن القبائح»؛ (فیومی، ۱۴۰۵: ۹)؛ «أدب: صنع صنیعاً و دعا الناس إلیه فهو آداب»؛ (فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۶)؛ «الأدبة و المأدبة و المأدبة: طعام صنع لدعوة أو عرس». البته برخی از اهل لغت مانند ابومنصور ثعلبی (۴۲۹ ق) در *فقه اللغة و سر العربیة و ابوهلال عسکری* (۳۹۵ ق) در *الفروق اللغویة* اصلاً متعرض واژه ادب نشده‌اند.

اصطلاح نخست ادب

با کاوش در کتب لغت، چند معنای اصطلاحی در این باره به دست می‌آید که در عرف‌های متناسب وضع شده است:

۱. هیئت نیکو و ظریف

برخی ادب را به هیئت نیکو، صورت شایسته، شکل پسندیده و حالت آراسته تعریف کرده‌اند. (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۳): «الأدب: الظرف و حسن التناول»؛ (فیروزآبادی، همان: ۵۶) زبیدی معتقد است این تعریف شامل بیشتر تعاریف دیگر می‌شود. (زبیدی، ۱۳۸۵: ق: ۲ / ۱۲) علامه طباطبایی هم در معرفی ادب به همین معنای فوق نظر داشته، می‌فرماید:

معنای چکیده و اصلی ادب آن هیئت نیکویی است که شایسته است رفتار بر آن گونه باشد، البته این کار و رفتار باید از نظر دینی مشروع باشد و یا از لحاظ عقلا مقبول و مجاز باشد، مثل آداب دعا و آداب دیدار دوستان، و به تعبیر دیگر ادب عبارت است از ظرافت فعل ... ادب همان اخلاق نیست، چون اخلاق عبارت است از ملکات راسخه در روح که نفس انسان آن را فرا می‌گیرد؛ ولی آداب هیئت‌های مختلف نیکویی است که اعمال انسان که برخاسته از صفات نفسانی اوست، بدان متصف می‌گردد و بین اتصاف روح به اخلاقیات و اتصاف عمل به آداب تفاوت بسیار است. (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۷ / ۲۵۶)

۲. عقل، معرفت، تعلیم و تنبیه

ادب گاهی به شناخت و معرفت آنچه آدمی را از انواع خطاها بازمی‌دارد، معرفی شده است.^۱ به نظر می‌رسد اطلاق لفظ ادب بر این شناخت و معرفت و به کارگیری آن در معنای عقل و فهم، از باب اطلاق سبب و اراده مسبب و مجازگونه باشد؛ چراکه ادب از فهم سرشار و ادراک حقائق و عقل‌ورزی سرچشمه می‌گیرد و بی‌ادبی از جهل و نادانی.^۲ از سوی دیگر، ادب نیز در تعامل زیبایی خود با عقل سبب رشد و

۱. «الأدب عبارة عن معرفة ما يتحرز به عن جميع أنواع الخطأ»؛ (جرجانی، ۱۳۶: ۶) عبدالرحمان کاتب نیز یکی از معانی مجانس عقل را ادب گرفته است. (۱۴۰۶: ۸۷)

۲. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «إذا زاد علم الرجل زاد ادبه: هر گاه دانش آدمی افزایش یابد، ادب او هم زیاد می‌شود.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۲ / ۱۷۲) «الأدب صورة العقل: ادب صورت و نمایشگر عقل است»، (کراچکی، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۹۹) «الأدب في الانسان كشجرة أصلها العقل: ادب در انسان همانند درختی است که اصل و پایه آن عقل است»، (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۷۸) «لن ينفع الأدب حتى يقارنه العقل: ادب بدون همراهی عقل با آن هرگز نتیجه و فایده‌ای ندارد»، (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۴۰۸) امام حسین علیه السلام: «لا أدب لمن لا عقل له: کسی که عقل ندارد، ادب هم ندارد»، (اربلی، ۱۴۰۵: ۲ / ۱۹۴)

تقویت آن می‌گردد.

بنابراین ادب هرچند وابسته به عقل و فهم است، شکوفایی و تکامل عقل هم با به کارگیری ادب حاصل می‌شود. دقت‌های عملی در پیاده کردن ظرافت‌های فعل و ملاحظه جوانب نیکوی کار، سبب نیروی بیشتر عقل و احیای آن می‌گردد.^۱

برخی از کتبی که به لغت‌شناسی یا تعریف این واژه پرداخته‌اند، ادب را به «ادب نفس» و «ادب درس» تقسیم نموده‌اند.^۲ ادب نفس که با یک نوع تربیت و پرورش درونی همراه است، وابسته به ادب درس و تعلم و آموزش است و به تعبیر دیگر، آداب تربیتی متوقف بر آداب تعلیمی است.^۳

ماده ادب در معنای تعلیم و آموزش بیشتر بر وزن «تفعیل» به کار می‌رود؛^۴ و در همین موضوع، گاه

امام سجاده علیه السلام: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنا من الذین تمسکوا بعروة العلم و أدبوا أنفسهم بالفهم: خدایا بر پیامبر و خاندانش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که به حلقه علم چنگ می‌زنند و خودشان را با فهم و درک ادب می‌کنند.» (بطحی، ۱۴۲۳: ۴۷۵)

۱. امیرالمومنین علیه السلام: «ذک عقلک بالأدب کما تذکی النار بالحطب: همان‌گونه که آتش با هیزم برافروخته و شعله‌ور می‌شود، عقلت را با ادب روشن و نیرومند ساز»، (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۲۵۷) «کل شیء یحتاج إلى العقل و العقل یحتاج إلى الأدب: هر چیزی نیازمند عقل است و عقل محتاج ادب»، (همان: ۳۷۷: آمدی، ۱۳۸۶: ۸۰ / ۱) «بالأدب تشخذ الفطن: فهم و زیرکی‌ها با ادب تند و زیاد می‌شود.» (همان: ۷۹)

۲. جوهری، ۱۴۳۰: ۵۰ / ۱: ابن منظور، ۱۴۰۸: ۹۳ / ۱: زبیدی، ۱۳۸۵: ۱۲ / ۲: احمد نگری در این باره می‌گوید: «الأدب: نگاه داشتن حد هر چیزی، و جمعه آداب: الأدب علی ضربین: أدب النفس و أدب الدرس. و الأول احتراز الأعضاء الظاهرة و الباطنة من جميع ما يتعنت به؛ و الثاني عبارة عن معرفة ما یحترز به عن جميع أنواع الخطابات في المناظرة خطاباً ظنیاً و استدلالاً یقیناً.» (احمدنگری، ۱۳۹۵: ۶۲ / ۱)

۳. روایات زیر می‌تواند شاهدهی بر معنای فوق باشد: امیرالمومنین علیه السلام: «وإنما قلب الحدیث كالأرض الحالية، ما ألقى فیها من شی قبلته، فبادرتك بالأدب قبل أن یقسو قلبك و یشغل لبك: دل جوان همچون زمین خالی است که هر بذری در آن افشاندن شود، می‌پذیرد. پس من به ادب تو میادرت ورزیدم پیش از آنکه دلت سخت شود و عقل و خردت گرفتار گردد»، (نهج البلاغه: ۹۱۲، نامه ۳۱) امام صادق علیه السلام: «یا سفیان! أدبني أبي بثلاث... یا بني من یصحب صاحب السوء لا یسلم و من لا یقید ألفاظه یندم و من یدخل مداخل السوء یتهم: پدرم مرا به سه چیز ادب فرمود: پسر! کسی که با رفیق بد همنشین شود، در امان نمی‌ماند و کسی که مواظب حرف زدنش نباشد، پشیمان می‌گردد و کسی که در جاهای بدی وارد شود، متهم می‌شود و به او انگار می‌زنند.» (ابن شیبعه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۷۶)

۴. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۹۲ / ۱): «أدبه فتأدب: علمه و استعمله الزجاج في الله عزوجل فقال: و هذا ما أدب الله تعالی به نبیه صلی الله علیه و آله»، (فیومی، ۱۴۰۵: ۹): «أدبته علمته ریاضة النفس و محاسن الأخلاق». فخرالدین طریحی در مجمع البحرین، (۱۳۸۴: ۵۲ / ۱) پس از پذیرش این معنا می‌گوید: «و فی الحدیث کان علی علیه السلام یؤدب أصحابه، أي یعلمهم العلم و محاسن الأخلاق». محمد علی تهانوی هم در کشاف اصطلاحات الفنون، (۱۴۲۷: ۷۱ / ۱) با توجه به قرابت معنای تأدیب و تعلیم می‌گوید: «و الفرق بینة و بین التعلیم أن التأدیب یتعلق بالمرادات و التعلیم بالشرعیات؛ أي الأول عرفی و الثاني شرعی، و الأول دنیوی و الثاني دینی.»

به معنای هشدار، تنبیه، عقاب، مجازات و مؤاخذه بر بدی استعمال می‌شود؛^۱ چراکه جزا و کیف‌های هشداردهنده سبب توجه بیشتر به حقیقت ادب می‌گردد.^۲

حتی برخی از فقها در عنوان کتاب حدود و تعزیرات، واژه آداب را جایگزین کرده و به کتاب *الحدود و الآداب* تعبیر نموده‌اند؛^۳ چنان‌که ادب گاهی بر ریاضت‌ها، فشار و سخت‌گیری‌هایی که شخص به‌منظور ساخته شدن و دستیابی به فضائل اخلاقی بر خود تحمیل می‌کند، اطلاق می‌گردد.^۴

۳. فضائل، صفات و رفتار نیکو

عده‌ای ادب را به ملکه و صفت پایدار باطنی تعریف کرده‌اند که صاحب خود را از آنچه مایه زشتی می‌شود، باز می‌دارد؛ برخی نیز آن را به خود فضائل و خصلت‌های نیکو تفسیر نموده‌اند و عده‌ای هم آن را به انجام فضائل و صفات ارجمند و به‌کارگیری ستودنی‌ها بازشناسانده‌اند.^۵

به نظر می‌رسد در این نوع از تعریف - همانند تعریف پیش - معرفی ادب به ملکه بازدارنده یا فضائل نیکو، از باب مجاز و اطلاق سبب و اراده مسبب می‌باشد؛ چراکه هیئت نیکو و ظریف در کردار، ناشی از همان ملکات باطنی و ویژگی نیکو می‌باشد. آداب از منشأهای اخلاق است و اعمالی را که از صفات

۱. (فیومی، ۱۴۰۵: ۹): «و منه قيل أدبته تأديباً إذا عاقبته على إساءته لأنه سبب يدعو إلى حقيقة الأدب». (طریحی) پس از بیان این معنا می‌گوید: «و منه قوله ﷺ: من فعل كذا فليؤدب». (۱۳۸۴: ۱ / ۵۲)

۲. امام عسکری ﷺ: «فرما كانت الغير نوع من أدب الله: چه بسا سختی روزگار و حوادث و پیش‌آمدهای زمانه، نوعی از ادب الهی باشد»: (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۱۳۶) امام حسین ﷺ «اللهم لاتستدرجني بالإحسان و لاتؤدبني بالبلاء؛ خدايا! با نعمت‌ها مرا اندکاندک به شقاوت مرسان و با بلا و گرفتاری ادبم مفرما» (شهید اول، ۱۳۷۹: ۲۳) امام سجاده ﷺ «الهي لا تؤدبني بعقوبتک: خدای من! با عقوبتت مرا ادب مفرما». (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۱ / ۱۵۷)

۳. رک به: شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۴ / ۷۷۴؛ سلار دیلمی، ۱۴۱۴: ۲۵۱؛ حلی، ۱۴۳۰: ۲۷۷.

۴. «الأدب يقع على كل رياضة محمودة يتخرج بها الانسان في فضيلة من الفضائل. و قال الأزهري: فالأدب اسم لذلك، و الجمع آداب، مثل سبب و أسباب» (فیومی، ۱۴۰۵: ۹) و نیز «راض نفسه علي المحاسن ... رياضة النفس بالتعليم و التهذيب علي ما ينبغي». (انیس و دیگران، بی‌تا: ۱ / ۹) یکی از نویسندگان درباره این پاک‌سازی و تلاش درونی می‌گوید: «و هذه الرياضة كما تكون بالفعل و حسن النظر - التعقل - الاستنباط - و المحاكاة، تكون بمزاولة الأقوال الحكيمة التي تتضمنها لغة أي أمة». (حکیمی، ۱۳۸۶: ۳۹)

۵. (زبیدی، ۱۳۸۵: ق: ۲ / ۱۲): «قال شيخنا ناقلاً عن تقريرات شيوخه: الأدب ملكة تعصم من قامت به عما يشينه». تهانوی هم در *کشاف اصطلاحات الفنون*، (۱۴۲۷: ۱ / ۷۱) پس از نقلی از صاحب *فتح القدير*: «الأدب الحضال الحميدة» می‌گوید: «والأولى التعبير بالملكة لأنها الصفة الراسخة فما لم يكن كذلك لا يكون ادباً كما لا يخفى». زبیدی نیز در نقل خود از صاحب *التوشیح*، ادب را به به‌کارگیری گفتار و کردار ستودنی تعریف کرده است: «و في التوشیح: هو استعمال ما يحمد قولاً و فعلاً ... و نقل الخفاجي في العناية عن الجواليقي في شرح أدب الكاتب: الأدب في اللغة: حسن الأخلاق و فعل المكارم». (زبیدی، همان: ۱ / ۱۲)

مختلف نفسانی صادر می‌شود، به هیئت و شکل زیبا آراسته می‌کند؛ چنان‌که از نتایج و آثار و نشانه‌های ادب هم حسن خلق و رفتار ستودنی است^۱ که گاهی به صورت ترک و اجتناب هم نمود پیدا می‌کند.^۲

۴. دانش‌های زبانی

ادب گاهی بر مجموعه‌ای از دانش‌های لغت، صرف و اشتقاق، نحو، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، خط، انشاء و محاضرات اطلاق می‌شود. زبیدی معتقد است این اصطلاح جدیدی است که پیش از اسلام سابقه نداشته است. (زبیدی، همان: ۲ / ۱۲) به نظر می‌رسد اطلاق واژه ادب بر این دانش‌ها به جهت وابستگی ادب‌های آموزشی و تعلیمی بر این علوم باشد؛ چراکه مدار افاده و استفاده و انتقال معارف بر محاوره و تخاطب و نوشتن و گفتن است و این دانش‌ها هم متکفل سخن‌سنجی و شناخت درستی و نادرستی و خوبی و بدی در مراتب و ظرافت‌های نظم و نثر هستند.^۳

این اصطلاح با گذشت زمان از این کاربرد هم توسعه بیشتری یافت و در تاریخ و معارف عقلی و فلسفه هم استعمال شد، حتی برخی آن را بر هنر سوارکاری و تیراندازی و شنا هم اطلاق کرده‌اند.^۴ در فارسی نیز ادب به معنای دانش و هنر و فرهنگ آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱ / ۴۴)

۱. امام صادق علیه السلام: «إن الله عزوجل أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: إنك لعلی خلق عظیم: خداوند پیامبرش را به ادب الهی تأدیب فرمود و پس از آنکه وی را برای حضرتش کامل نمود، این آیه را نازل کرد: به درستی که تو بر اخلاق بزرگ و برجسته‌ای هستی.» (کلینی، ۱۳۶۳: ۱ / ۲۶۶) امیرالمؤمنین علیه السلام: «من قل أدبه كثرت مساویه: کسی که ادبش کم باشد، بدی‌هایش زیاد می‌شود» و «سبب تزکیة الأخلاق حسن الأدب: سبب پاکیزگی اخلاق ادب نیکوست» و «ثرة الأدب حسن الخلق: خوش اخلاقی نتیجه ادب است.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۸۱ - ۷۹)

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام: «أفضل الأدب أن يقف الإنسان على حده ولا يتعدى قدره: برترین ادب آن است که انسان پا را فراتر از آنچه هست، نگذارد و از مرز ارزش خویش تجاوز نکند» (همان: ۱ / ۷۸) و «ضبط النفس عند الرغب والرهب من أفضل الأدب: خویشتن‌داری به هنگام تمایل و بی‌میلی از برترین ادب‌ها است» (همان: ۲ / ۴۹۱) و «كفاك أدباً لفسك اجتناب ما تكرهه من غیرك: آنچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران هم میسند که همین تو را در ادب بس است» (نهج البلاغه، ح ۴۰۴) و «قيل لعيسى بن مريم عليه السلام من أدبك؟ قال: ما أدبني أحد و لكني رأيت جهل الجاهل فجانبتبه: به حضرت عیسی علیه السلام عرض کردند چه کسی شما را ادب نمود؟ فرمود: کسی مرا ادب نکرده، ولی من نادانی جاهل را دیدم، پس از آن پرهیز نمودم.» (ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۶) سعدی نیز در این باره می‌گوید: «لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان. هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمدی، از فعل آن احتراز کردم.» (سعدی، ۱۳۸۷: ۸ / ۹۵)

۳. (افندی، بی‌تا: ۴۴ / ۱): «علم الأدب هو علم يحرز به عن الخطاء في كلام العرب لفظاً و خطأً. قال المولى ابوالخیر: اعلم أن فائدة التخاطب و المحاورات في إفادة العلوم و استفادتها لما لم تبين للطالبين إلا بالألفاظ و أحوالها كان ضبط أحوالها مما اعتني به العلماء، فاستخرجوا من أحوالها علوماً انقسم أنواعها إلى اثني عشر قسماً و سموها بالعلوم الأدبية لتوقف أدب الدرس عليها بالذات و أدب النفس بالواسطة.»

۴. (أحد الحفاظ من أعلام الإمامية، ۱۴۲۶: ۱۱۳؛ معلوف، ۱۳۸۶: ۵): «الأداب تطلق على العلوم و المعارف عموماً أو على المستظرف منها فقط.»

تعریف اصطلاحی ادب

تاکنون در معرفی ادب، چهار توصیف و تعریف شناسایی شد. سه تعریف اخیر به نوعی به همان تعریف نخست بازگشت دارند: به عقل و فهم و معرفت ادب گفته می‌شود، چون ظرافت در رفتار و کردار و پرورش و تأدیب وابسته به آموزش و تعلیم است. فضائل و رفتار و صفات نیکو هم ادب نامیده می‌شود؛ چراکه هیئت‌های نیکوی عمل، برخاسته از ملکات باطنی و ویژگی‌های خوب درونی می‌باشد. و بر دانش‌های زبانی هم ادب اطلاق می‌گردد چون در مقام تعلیم ادب و افاده نیازمند آنهایم. در نهایت می‌توان برای اصطلاح ادب این تعریف را ارائه داد:

ادب آن شکل زیبا و هیئت آراسته‌ای است که شایسته است افعال انسان برای نیکویی و ظرافت آن را فرا گیرد؛ و در اثر آن کردار آدمی ویژگی پیدا می‌کند که دیگران را به تمایل و ستودن وا می‌دارد.^۱ (ر.ک: هدایتی، ۱۳۸۲: ۱۶۹)

اصطلاح دوم ادب

ادب در یک کاربرد شایع و متداول به معنای راه و رسم، عادت، عرف و آئین به کار می‌رود. این همان معنایی است که در زبان لاتین از آن به «custom» و در زبان عربی جدید با «تقالید» از آن تعبیر می‌شود.^۲ ادب در این معنا همان شیوه و قالب‌های رفتاری انسان در جامعه در موقعیت‌های گوناگون است و معمولاً به چارچوب مشترکی از رفتار و گفتار و منش اطلاق می‌شود که شهروندان را در ایجاد نظم جمعی و احترام عمومی، سازگار و سهیم و مشخص می‌کند که اعضای جامعه در رویدادهای گوناگون و مراسم‌های مختلف مانند مهمانی، عزا، لباس پوشیدن، خانه ساختن و مسافرت چگونه باید رفتار کنند. این امور در ماهیت خود، ساخته تمدن‌ها و محصول پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی هستند و الزاماً واقعیت و حقیقت ندارند.^۳ برخی از دانشمندان به ویژه اندیشمندان غربی نسبت به اخلاق و فضائل و ردائل هم

۱. علامه طباطبایی در *المیزان* (۱۳۷۱: ۶ / ۲۵۸) به بحث از ادب پرداخته و ادب توحیدی را برترین ادب دانسته است و بهترین مصداق آن را ادب انبیا معرفی می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام: «بالعلم تهتدي إلى ربك و بالأدب تحسن خدمة ربك و بأدب الخدمة يستوجب العبد ولاية و قربه: به کمک علم به سمت خداوند هدایت می‌شوی و به وسیله ادب، اطاعت و خدمت پروردگارت را نیکو به جا می‌آوری و بنده به واسطه ادب خدمت و اطاعت، مستحق ولایت و قرب الهی می‌گردد.» (طبرسی، ۱۴۱۱ ب: ۱۳۹)

۲. (انیس و دیگران، بی تا: ۲ / ۷۵۴): «التقاليد: العادات المتوارثة التي يقلد فيها الخلف السلف» (معلوف، ۱۳۸۶: ۶۴۹): «هو ما انتقل إلى الانسان من آباءه و معلميه و مجتمعه من العقائد و العادات و العلوم و الأعمال».

۳. طوسی در *اخلاق ناصری*، (۱۳۸۷: ۴۱) می‌گوید: «و اما آنچه مبدا آن طبع بود، آن است که تفصیل آن مقتضای عقول اهل بصارت و تجارب ارباب کیاست بود و به اختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار، مختلف و متبدل نشود و آن اقسام حکمت عملی است که یاد کرده آمد. و اما آنچه مبدا آن وضع بود، اگر سبب وضع اتفاق رأی جماعتی بود بر آن، آن را آداب و رسوم خوانند.»

همین نگرش را دارند.^۱

والد شیخ بهائی نیز از این نوع ادب به ادب قراردادی و اصطلاحی تعبیر می‌کند که عقلا و عرف غالباً بدون علت و وجه خاصی، بر روش و هئیت ویژه‌ای توافق می‌کنند و سپس به صورت یک عادت تقلیدی درمی‌آید. توافق آنها هم البته به‌گونه‌ای است که تجاوز و تخطی از مورد آن موجب مذمت و نکوهش آنان می‌گردد و این آداب با تفاوت حالات و تغییر عادات مختلف می‌شود و وضع ثابت و حد و تعداد معینی ندارد.^۲

۱. مظفر در المنطق، (۱۴۰۸: ۳۹۵) با طرح قضیه حسن عدل و قبح ظلم می‌گوید: «و هذه القضايا التي تطابقت عليها آراء العقلاء من المدح و الذم لأجل تحصيل المصلحة العامة تسمى الآراء المحمودة و التأييدات الصلاحية. و هي لا واقع لها وراء تطابق آراء العقلاء» البته ایشان سپس می‌گوید: «و سبب تطابق آرائهم شعورهم جميعاً بما في ذلك من مصلحة عامة. و هذا هو معني التحسين و التقيح العقليين اللذين وقع الخلاف في إثباتها بين الأشاعرة و العدلية». به نظر می‌رسد نظریه اعتباریات علامه طباطبائی هم برگرفته از همین بیان باشد. (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا: ۱۱۲؛ همو، ۱۴۲۸: ۳۴۱؛ همو، ۱۳۷۱: ۵ / ۱۱ / ۸ / ۵) در نهج البلاغه، (ح ۳۹۳، ۱۲۷۵) آمده است: «مقاربة الناس في أخلاقهم أمنٌ من غوائلهم». یکی از نویسندگان غربی می‌گوید: «لو تركنا الفكرة القديمة عن الأخلاق النظرية جانباً، فمن الممكن أن تدل كلمة (الأخلاق) على ثلاثة معاني، و هي تلك المعاني التي يجب علينا أن نعي بتمييز بعضها عن بعض. أولاً: تطلق كلمة (الأخلاق) على مجموعة الأفكار و الأحكام و العواطف و العادات التي تتصل بحقوق الناس و واجباتهم، بعضهم تجاه بعض، و التي يعترف بها و يقبلها الأفراد بصفة عامة، في عصر معين و في حضارة معينة ... ثانياً: يطلق أيضاً اسم الأخلاق على العلم الذي يدرس هذه الظواهر... ثالثاً و أخيراً: يمكن أيضاً أن نطلق اسم الأخلاق على تطبيقات هذا العلم.» (بریل، ۱۳۷۳ ق: ۱۶۹) در نمونه‌ای دیگر، ویل دورانت در واقعیت و حقیقت داشتن حیا و شرم تشکیک می‌کند و می‌گوید: «حجب نیز مانند توجه به بکارت هنگامی پیدا شد که پدر بر خانواده مسلط گردید ... نخستین مرتبه که زن حجب را احساس کرد، آن وقت بود که فهمید در هنگام حیض نزدیک شدن او با مرد ممنوع است ... احساس حجب و حیا در وی وقتی پیدا شد که در دستگاه ازدواج، تملک همسر مطرح شد.» (دورانت، ۱۳۸۷: ۱ / ۵۸) یکی از نویسندگان درباره این معنای از آداب می‌گوید: «اجتماع در مقابل فرد، شخصیت بالارزش و قابل توجهی دارد که از شخصیت فرد خیلی برجسته و محترم‌تر است ... خود حیثیت اجتماع دارای یک شخصیت وزین و دارای حقوقی است که از حقوق شخصی افراد با ارزش‌تر و مراعات آن حقوق از مراعات حقوق افراد بالاتر است.» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۴: ۵۸) آیت‌الله مصباح هم در فلسفه اخلاق، (۱۳۸۶: ۱۸۵) بر این باور است که یکی از اسباب جداپنداری دین از اخلاق این است که اخلاق را صرف آداب و روابط اجتماعی بدانیم. همچنین بعضی از نویسندگانی که بخش غالب و عمده اخلاق را به‌عنوان ارزش‌های خادم معرفی کرده‌اند که در خدمت زندگی هستند، نه زندگی برای آنها، همین معنا را در نظر داشته‌اند. (ر.ک: سروش، ۱۳۸۵: ۵ / ۹۷)
۲. (شهید اول، ۱۳۷۹: ۱۶۲): «و هو أدبان: أدب مواضعه و اصطلاح و أدب ریاضته و استصلاح. أما الأول: فيؤخذ تقليدًا على ما استقر عليه اصطلاح العقلاء و استحسنة الأدباء و ليس لإصطلاحهم على وضعه تعليل، و لا لهم على اختياره دليل في الغالب، كاصطلاحهم على مواضع الخطاب و هيئات اللباس و نحو ذلك. فإذا جاوز الانسان ما هم عليه صار مجانباً للأدب، مستوجباً للذم، لأن فراق المؤلف في العادة موجب لذلك ... ثم إن هذه الآداب لأجل اختلافها بتنقل الأحوال و تغير العادات لا يمكن استيعابها، و إنما يذكر كل انسان و يتعاطي ما بلغه الوسع من آداب زمانه و استحسنة العرف من عادات مكيناه. و أما الثاني: يعني أدب الرياضة و الاستصلاح فهو ما كان على حالة لا يجوز في العقل خلافها، فهو مما لا يختلف العقلاء فيه.» (ر.ک: ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۸)

سنجشی بین دو اصطلاح

اینک بین ادب در اصطلاح اخیر (عادات و رسوم) با آنچه از اصطلاح ادب در پیش گذشت، مقایسه‌ای می‌شود تا نقاط مشترک و سپس افتراق این دو روشن گردد. به نظر می‌رسد «عادات و رسوم» و «آداب» هر دو از قالب و شکلی برخوردارند که به سبب نوعی ظرافت، دیگران را به خود فرا می‌خوانند و رفتار را نسبت به خود تنظیم می‌کنند. بدین سبب، ادب در اصطلاح دوم دقیقاً با «عادت» و نیز با «سنت» متفاوت می‌شود. در عادت، تازگی شکل کار و ظرافت قالب عمل ملاحظه نمی‌گردد و تنها بر استمرار امری و انجام پی‌درپی آن دلالت می‌شود. به همین جهت با تخطی از عادات، نوعاً بی‌ادبی صدق نمی‌کند؛ برخلاف آداب به معنای فوق که بی‌توجهی به آن عرفاً با استحقاق مذمت همراه است؛ هرچند عادت در شکل‌گیری و تکوین اخلاق و آداب نقش بسزایی دارد.^۱ چنان‌که در «سنت» نیز تازگی شکل و جذابیت قالب ملاحظه نمی‌شود و به همین جهت از ویژگی تغییر و تحول به تناسب زمان و مکان برخوردار نیست؛ بلکه عادت است برخاسته از امری خوب یا بد که به صورت آئین و رسم و نهاد درآمده است.^۲

بیان این نکته مناسب است که در فقه نیز گاهی از واژه آداب و برخی اوقات نیز از سنت تعبیر می‌شود. از بررسی کاربرد واژه آداب در فقه برمی‌آید که این عنوان در اعم از احکام لزومی و غیرلزومی و واجبات و مستحبات به کار می‌رود، مانند آداب نماز، روزه، حج، جهاد، اعتکاف، تجارت، قضاوت، ازدواج، معاشرت، خوابیدن، سفر، زیارت، دعا، احتضار، تکفین و دفن، و به مجموعه رفتارها و هیئت‌هایی گفته می‌شود که از دیدگاه شارع مقدس، موجب حسن و کمال و ظرافت فعل می‌گردند؛ خواه با انجام فعلی از افعال باشد و خواه با اجتناب عملی از اعمال؛ چنان‌که گاه به عنوان عملی مستقل نگریسته شده است، مانند نظافت کردن و ناخن گرفتن، و گاه حالت و هیئتی در فعل ایجاد می‌کند، مانند آداب غذا خوردن. (هاشمی شاهرودی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱ / ۱۲۳)

۱. راغب اصفهانی در *الذریعة الی مکارم الشریعة*، (۱۴۱۴ ب: ۱۱۴) می‌گوید: «أما العادة فاسم لتكرير الفعل أو الانفعال، من عاد يعود، و بها يكمل الخلق، و ليس للعادة فعل إلا تسهيل خروج ما هو بالقوة في الإنسان إلى الفعل». در حدیثی از حضرت امام صادق علیه السلام از جمله حکمت‌ها و توصیه‌های جناب لقمان به فرزندش آمده است: «... و من عنی بالأدب اهتم به، و من اهتم به تکلف علمه، و من تکلف علمه اشد له طلبه، و من اشد له طلبه ادرک منفعتة فاتخذة عادة: کسی که ادب را قصد کند، به آن علاقه‌مند می‌شود و دانش آن را با میل به دست می‌آورد، آنگاه در پی آن تلاش می‌کند و در این صورت، سود و فایده‌اش را به دست آورده، آن را عادت خود قرار می‌دهد.» (قمی، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۶۴)
۲. (عسکری، ۱۴۱۰: ۱۸۷): «الفرق بين السنة والعادة: أن العادة ما يديم الإنسان فعله من قبل نفسه، و السنة تكون على مثال سبق، وأصل السنة: الصورة» (تهانوی، ۱۴۲۷: ۱ / ۷۲): «و في البزازیة في كتاب الصلوة في الفصل الثاني: الأدب ما فعله الشارع مرة و تركه أخري، و السنة ما واطب عليه الشارع، و الواجب ما شرع لإكمال الفرض، و السنة لإكمال الواجب و الأدب لإكمال السنة.»

پس از بیان اشتراک بین این دو اصطلاح از ادب، به تفاوت آن دو می‌پردازیم: ادب در معنای نخست بازتاب صفات خوب و حاکی از فضیلت و کمال و سیرت نیک است و به سوی خصلت خوبی سوق می‌دهد. این ادب بر واقعیاتی از اخلاق تکیه دارد که عقل بر حسن آن آگاه است و در مواردی هم که خرد به تشخیص کامل آن نمی‌رسد، شرع بدان راهنمایی کرده است. آداب در این معنا حکیمانه وضع می‌شوند و تابع قراردادهای جمعی و سازمان‌های اجتماعی و انتظار مکتب‌ها و میل گروه‌ها و افراد نیست.^۱ ارتباط ادب با تعلیم و عقل‌ورزی که پیش‌تر گذشت، نشان از نظارت این معنای ادب بر واقعیات اخلاقی است که آدمی با به‌کارگیری عقل و یادگیری فضائل بدان بازمی‌یابد^۲ و از این جهت که پیام‌آور فضائل درونی است، همیشه ستودنی و نیکو است؛ هرچند درباره صاحب خود هنگامی تحسین‌آور است که از روی اختیار و اراده وی انجام گیرد. پیش‌تر روایاتی را بیان کردیم که ادب را جزء کمال و قوام آدمی و مایه شرافت و زینت و سرفرازی او می‌دانستند و به‌طور مطلق بیانگر ارزش فوق‌العاده آن بود. برخلاف معنای دوم ادب که التزامی در ابتدای آن بر واقعیتهای اخلاقی نیست و تنها منوط به توافق و قرارداد جمعی است. تحسین آن وابسته به اراده و اختیار نیست و در این معنا، ادب همیشه نیکو و خوب نخواهد بود؛ بلکه برخی از آداب به سبب محتوایی غیر نیکو، زشت و ناپسند می‌شوند. تعبیری همچون ادب سوء و غیر صالح در روایات و نیز سفارش به حسن ادب، ناظر به همین معنای دوم از ادب است.^۳ در معنای

۱. از مالک بن انس نقل شده است که: «الأدب أدب الله، لا أدب الآباء و الأمهات: ادب ادب خدایی است، نه ادب پدران و مادران» (قرطبی، ۱۴۲۸: ۵ / ۲۹) و نیز پیامبر اکرم ﷺ به معاذ که از جانب آن حضرت راهی یمن بود، فرمودند: «علّمهم کتاب الله و أدبهم علی الأخلاق الحسنة: به مردم کتاب خدا را بیاموز و ایشان را بر اساس اخلاق نیکو مؤدب ساز». (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۵) این‌گونه آداب حاکی از واقعیتهای بالارزشی است که قرآن کریم آن را نشانه ایمان گرفته است، مانند اجازه خواستن هنگام بیرون شدن از محضر رسول خدا ﷺ: (نور / ۶۲) و ادب در نوع صدا زدن آن حضرت. (نور / ۳)
۲. تأیید دیگر این معنا، روایتی است که نهایت و اوج ادب انسان را شرم و حیای از خود معرفی کرده است: (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۸۳: ۵ / ۹۱۰، ح ۹۰): «غایة الأدب أن یستحي الإنسان من نفسه». حیای انسان از خویشتن ناشی از درک عظمت به ودیعت گذاشته‌شده در ذات و شخصیت و روح انسانی است. اگر این بزرگی و عزت و ارزش و مقام برای انسان دریافت شود، قطعاً ضرورت حفظ حریم و نگهداری آن از زشتی‌ها و پستی‌ها بدیهی خواهد گشت و این عظمت و شرافت نه به میل و توهّم و خواهش نفسانی او مستند است، چه این همان بیماری خطرناک خودخواهی است که سبب تباهی می‌شود، بلکه روح شریف و بزرگ و الهی‌اش، وی را در حد‌اعلای عظمت قرار داده است. همان واقعیت و موقعیت ممتازی که فرشتگان را هم به خضوع و تعظیم در برابر او واداشته است. (ر.ک: هدایتی، ۱۳۸۲: ۱۰۵)
۳. امیرالمؤمنین ﷺ: «لا شرف مع سوء أدب: هیچ شرافت و بزرگی با بدادبی وجود پیدا نمی‌کند.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۲۴۸) «لیس شی أحمد عاقبة و لا ألد مغبة و لا أدفع لسوء أدب و لا أعون علی درک مطلب من الصبر: چیزی از صبر ستودنی‌تر و خوش‌عاقبت‌تر و از بدادبی بازدارنده‌تر و در رسیدن به مراد یاری‌کننده‌تر نیست» (همان: ۱ / ۶۱۷) «النفس مجبولة علی سوء الأدب و العبد مأمور بملازمة حسن الأدب: نفس آدمی بر مزاج بدادبی آمیخته است و به بنده دستور داده شده که همیشه با ادب نیکو همراه باشد.» (طبرسی، ۱۴۱۱ ب: ۲۵۲)

نخست، تخلف از آن همیشه نادرست است و واگذاشتن آن سبب تباهی هویت اخلاقی و خدشه‌دار شدن شخصیت انسانی می‌شود؛ هرچند هیچ‌گونه وفاق اجتماعی هم در کار نباشد؛ ولی در آداب قسم دوم، تخلف و انحراف از آنها به‌طور مستقیم با کمال و سعادت انسان ارتباط پیدا نمی‌کند، هرچند ناشایست و بی‌ادبانه و مخالف با عرف و انس و همبستگی یک جمع به‌حساب می‌آید.^۱ به همین جهت، گاهی دست کشیدن از این آداب و عادات و رسوم، برای امری مهم‌تر، روا و مجاز، بلکه واجب به‌حساب می‌آید؛ برخلاف معنای اول ادب که مبتنی بر اصول و مبانی اخلاقی است و در وقت تعارض با امر مهم‌تر، باید شیوه و قالب آن را عوض نمود و به‌تناسب تغییر شرایط، به نحو دیگری اصول و قواعد اخلاقی را پاس داشت. این همان نکته بسیار مهمی است که در تعامل دین و اخلاق باید مورد توجه قرار گیرد و به بهانه اجرای احکام فقهی از اصول اخلاقی صرف‌نظر نگردد.^۲

آنچه از اصطلاح ادب در اینجا بیشتر مورد تأکید است و در تفاوت با اخلاق ملاحظه می‌شود، همان اصطلاح نخست ادب است که همیشه ستودنی و نیکو بوده، از کمال و شرافت آدمی سرچشمه می‌گیرد.

اخلاق و موضوع آن

«اخلاق» واژه‌ای عربی و جمع مکسر خُلُق و خُلُق است.^۳ از ماده آن (خ، ل، ق) سه لغت وضع و استعمال شده است: «خلق» و «قلخ» و «لخق» که در همه این لغات، معنای «اندازه و تقدیری معین و ثابت» نهفته است.^۴

۱. (بی‌ریا و همکاران، ۱۳۷۴: ۲ / ۱۱۱۱): «الیوت توریل (۱۹۸۳ م) به کمک همکارش نوکسی (۱۹۷۸ م) در یک تحقیق به‌منظور سعی در تفکیک اخلاق از آداب اجتماعی از کودکان خواستند که بگویند ارتکاب اعمالی چون کتک زدن و دروغ گفتن (نمونه‌های تخلف از قواعد اخلاقی) در مقایسه با مخاطب قرار دادن یک معلم با نام کوچک او، غذا خوردن با دست (نمونه‌های تخلف از آداب اجتماعی) تا چه حد نادرست است و کدام‌یک زشت‌تر است. کودکان و نوجوانان از سطح کلاس دوم تا دانشگاه به‌طور همسان گفتند که تخلف‌های اخلاقی نادرست‌ترند. دلیل آنان بر نادرست‌تر بودن این تخلفات این بود که تخلف‌های اخلاقی به آسیب دیگری، نقض حقوق و انجام اعمالی که هرگز نمی‌بایست مرتکب شد، منجر می‌شود. در مقابل کودکان، انحراف از آداب اجتماعی را صرفاً امری بی‌ادبانه و ناشایست می‌دانند.»

۲. این نکته نیز در وادی سیر و سلوک یا محدودیت‌ها و ضابطه‌های ویژه‌ای که مسیر تهذیب دارد، اهمیت بالایی دارد. (ر.ک: هدایتی، ۱۳۸۵: ۹۱ - ۸۹)

۳. برای نمونه در *نهج البلاغه* (۶۷۶) پس از بیان برخی از اوصاف اخلاقی برای «عباد الله» می‌فرماید: «علی ذلک عقد خلقهم و أخلاقهم»: چنان که برای خلیفه به معنای صفت باطنی، «خلائق» به‌عنوان جمع به کار رفته است؛ «فعلیکم ههذه الخلائق». (همان: ۱۲۲۶)

۴. برای نمونه در قرآن کریم واژه «خلاق» در همین معنای مشترک به کار رفته است: «مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ». (بقره / ۱۰۲) درباره «خلق» (ر.ک: فراهیدی، همان: ۱ / ۵۲۲) «خَلَقْتَ الْأَدِيمَ: قدرته»؛ و (آزادی، ۱۴۲۶: ۱ / ۷۳۴؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۲۱۳): «أصلان: أحدهما تقدير الشيء و الآخر ملامسة الشيء ... و من ذلك الخلق و هي السبحية لأن صاحبه قد قدر عليه»

خُلُق به معنای سرشت و سجیت و طبیعت^۱ و مربوط به آن دسته صفاتی است که در نفس راسخ و تثبیت شده‌اند؛ به طوری که صاحب آن صفت بی‌درنگ کار متناسب و متناظر با آن را انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، خلق‌ها صفات پایدار نفسانی هستند که خاستگاه رفتار آدمی‌اند. از این صفت‌ها در علم اخلاق به «ملکه» یاد می‌شود؛ در مقابل «حال» که صفت و حالتی زودگذر است و شخص در انجام کار متناسب، خود را وادار به آن می‌کند. در اصطلاح برای علم اخلاق تعریف‌های گوناگونی ابراز شده است که از آن میان، تعریف زیر را می‌توان برگزید:

علم اخلاق دانشی است که صفات نفسانی خوب و بد و رفتارهای متناسب با آنها را معرفی می‌کند و شیوه به دست آوردن صفات خوب و انجام اعمال پسندیده و دوری از صفات بد و کردار ناپسند را نشان می‌دهد.^۲

همان‌طور که از این تعریف استفاده می‌شود، موضوع علم اخلاق، اعم از صفات خوب و بد و نیز اعم از صفت و رفتار است^۳ و این دو با هم پیوند و تعامل وثیقی دارند: از صفات و ملکات رفتارهای

- و (جوهری، ۱۴۳۰ / ۳ / ۸۹۵؛ راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۸): «الخلق أصله التقدير المستقیم»؛ و (زمخشری، همان: ۱۱۹؛ ابن‌اثیر، ۱۴۲۹ / ۲ / ۶۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸ / ۴ / ۱۹۶): «و الحلقة السحابة المستوية المخيلة للمطر.» (فیومی، ۱۴۰۵: ۱۸۰؛ فیروزآبادی، همان: ۷۹۲) درباره «قلخ»: (فراهیدی، همان: ۳ / ۱۵۱۶): «القلخ والقلیح: شدة الهدیر» و (أزدی، همان: ۱ / ۷۳۵): «قلخ البعیر إذا هدر فردّد هدیره فی غلصمته» و (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۹؛ جوهری، ۱۴۳۰: ۱ / ۲۶۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۲۷۴): «الضرب الیابس علی الیابس ... و القلخ: الحمار المسن» و (فیروزآبادی، همان: ۲۳۵): «قلخ النبت: اشتد.» درباره «لخق»: (فراهیدی، همان: ۳ / ۱۶۲۹): «اللخق و اللخقوق: الشق و هو آثار جیح الماء حیث یجیح» و (جوهری، همان: ۳ / ۹۴۰): «اللخقوق: شق فی الأرض کالوجار.» (ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۱۲ / ۲۶۲؛ فیروزآبادی، همان: ۸۲۹)
۱. «الخلقُ: الدین و الطبع و السجیة، و حقیقته أنه لصورة الإنسان الباطنة و هی نفسه و أوصافها و معانیها المختصة بها بمزلة الخلق لصورته الظاهرة و أوصافها و معانیها، و لهما أوصاف حسنة و قبیحة، و الثوابُ العقابُ مما یتعلقان بأوصاف الصورة الباطنة أكثر مما یتعلقان بأوصاف الصورة الظاهرة، و لهذا تکررت الأحادیث فی مدح حسن الخلق فی غیر موضع: (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲ / ۶۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۴ / ۱۹۴) راغب اصفهانی درباره رابطه خلق و خُلُق می‌گوید: «و الخلق و الخُلُق فی الأصل واحد کالشرب و الشرب و الصرم و الصرم، لكن خص الخلق بالهيات و الأشکال و الصور المدركة بالبر، و خص الخلق بالقوى و السجایا المدركة بالبصيرة.» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۸) چنان‌که در دعایی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «اللهم حسن خلقي كما حسنت خلقي.» (مجلسی، بی‌تا: ۹۷ / ۲۵۳)
۲. در این باره ر.ک: مقدسی و دیگران: ۱۴۲۶ / ۱ / ۲۵۲ و ۲۵۸؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۷۱: ۲۷؛ غزالی، ۱۹۹۵: ۶۶؛ همو، ۲۰۰۴: ۱ / ۴۰؛ ابی‌فراس، ۱۳۶۸: ۱۰۲؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۴۸؛ سیوطی، ۱۴۲۹: ۵۲۲؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۵ / ۹۵؛ همو، ۱۳۹۹: ۱۸؛ مجلسی، همان: ۶۷ / ۳۷۲ و ۶۸ / ۳۷۳؛ تراقی، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۵ و ۶۰؛ قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۲.
۳. ممکن است کریمه: «ذوقوا ما کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (عنکبوت / ۵۵) مربوط به ملکات و آیه «ذوقوا عذاب الخلد بما کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (سجده / ۱۴) اشاره به رفتارهایی باشد که به صورت ملکه درنیامده‌اند. همچنین آیات دیگر «و ذرّوا ظاهراً الیائمه و باطناً»، (انعام / ۱۲۰) «و لاتقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن» (انعام / ۱۵۱) (همچنین: (نهج‌البلاغه: ۷۰۹):

متناظر سر می‌زند^۱ و اعمال و رفتارها هم ملکات و صفات را تولید می‌کنند.^۲ دانش اخلاق، هم به شناسایی فضائل و ردائیل نفسانی می‌پردازد و هم افعال را از جهت فضیلت و ردیلت، بررسی و ارزش‌گذاری می‌کند.

تفاوت ادب و اخلاق

مقارنت زیاد میان ادب و اخلاق سبب گشته که در مباحث مرتبط، به بازشناسی این دو واژه پرداخته نشود

«... لکن أول حاکم علي نفسک بذمیم الأخلاق و مساوی الأعمال»، (همان: ۷۹۹): «فان کان لابد من العصبية فليكن تعصبکم لمکارم الخصال و محامد الأفعال»، (همان: ۸۱۷): «قلوبهم في الجنان و أجسادهم في العمل»، (همان: ۱۱۰۷): «و إنما الأجر في القول باللسان و العمل بالأیدی و الأقدام و إن الله سبحانه يدخل بصدق النية و السريرة الصالحة من يشاء من عبادة الجنة»، «طوبی لمن ذل في نفسه و طاب كسبه و صلحت سريره و حسنت خليفته و انفق الفضل من ماله ...»؛ (همان: ۲۷۰) «اللهم صل علي محمد و آله و آدم بالقرآن صلاح ظاهرنا و احجب به خطرات الوسوس عن صحة ضمائرنا و اغسل به درن قلوبنا و علائق أوزارنا و اجمع به منتشر أمورنا»، (همان: ۳۵۰): «و أعني على صالح النية و مرضي القول و مستحسن العمل».

۱. «و إنما أنتم إخوان علي دين الله، ما فرق بینکم إلا خبث السرائر و سوء الضمائر فلا توازون و لا تناصحون و لا تباذلون و لا توادون» (نهج البلاغه، ۳۳۹) «و اعلم أن لكل ظاهر باطناً علی مثاله، فما طاب ظاهره طاب باطنه و ما خبث ظاهره خبث باطنه». (همان: ۴۸۱) «ما أضر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه». (همان: ۱۰۹۸) مرحوم نراقی در تنبیهی علمی به مسئله سرایت ملکات به افعال در علم اخلاق تصریح می‌کند: «تنبیه: قد صرح علماء الأخلاق بأن صاحب الفضائل الأربع لا يستحق المدح ما لم تعد فضائلها إلى الغير و لذا لا يسمى صاحب ملكة السخاء بدون البذل سخياً بل منافقاً؛ و لا صاحب ملكة الشجاعة بدون ظهور آثارها شجاعاً بل غیوراً؛ و لا صاحب ملكة الحكمة بدونها حكيماً بل مستبصراً». (نراقی، ۱۴۰۸: ۱ / ۹۳) همچنین عبید زاکانی در توضیح حکمت عملی و اخلاق به رابطه صفت و فعل نظر آشکاری دارد: «و أما العملية فانها تحصیل ملكة نفسانية بها تقدر علی إصدار أفعال الجميلة و الاحتراز عن الأفعال القبيحة و تسمى خلقاً». (زاکانی، ۱۳۷۴: ۶۲)

۲. «و أن تقرب إليك فيه من الأعمال الزاكية بما تطهرنا به من الذنوب و تعصمنا فيه مما نستأنف من العيوب». (نهج البلاغه: ۲۸۹) پیش‌تر اشاره شد که دانشمندان اخلاق یکی از راه‌های کسب ملکات اکتسابی را تمرین بر افعال و ممارست بر اعمال می‌دانند. (ابن مسکویه، همان: ۵۱؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۲) مرحوم ملاصدرا در اسفار می‌گوید: «المواظبة علی الأفعال التجريبية و العادية علی طول الزمان ليكتسب بها خلقاً و عادة». (صدرالدین شیرازی، بی‌تا: ۳ / ۳۲۹) نیز صاحب كشف الغطاء در علم اخلاق، این دانش را بیشتر به علم به مصالح و حرکات و افعال که به تهذیب نفس برمی‌گردد، تعریف نموده است: (قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۲؛ لاهیجی، ۱۳۸۸: ۶۶۷) رابرت ال. هولمز در کتاب مبانی فلسفه اخلاق (۱۳۸۹: ۱۰۸) با دقت بیشتری به این بحث پرداخته است. مرحوم سبزواری نیز درباره اینکه افعال انسان هم تحت قدرت پروردگار متعال است، می‌فرماید: اگر افعال ما مستند به خداوند نباشد و به ما تفویض شده باشد، می‌بایست ذات ما هم مستغنی از واجب تعالی بود؛ چون حقیقت ذات انسان و هویت او همان ملکات و صفات راسخی است که به واسطه تمرین افعال و تکرارهای علمی و عملی ساخته می‌شود: «و كيف فعلنا إلینا فوضا، و أن ذا تفویض ذاتنا اقتضي إذا خمرت طینتنا بالملكة، و تلک فینا حصلت بالحركة؛ لكن كما الوجود منسوب لنا، فالفعل فعل الله و هو فعلنا». (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲ / ۶۱۷)

یا کمتر مورد توجه قرار گیرد.^۱ اکنون با توجه به ریشه‌های جوهری که در ماده ادب ملاحظه شد و نیز با عنایت به تعریفی که از اصطلاح اخلاق ارائه گشت، به چند تفاوت بین ادب و اخلاق اشاره می‌کنیم:

الف) موضوع علم اخلاق شامل صفت و رفتار است؛ ولی موضوع ادب تنها رفتار است که به صورت فعل و ترک و انجام و اجتناب و اعم از کردار و گفتار انجام گیرد.^۲

البته ادب از دو جهت با صفت ارتباط دارد: نخست اینکه به کارگیری ادب، برخاسته از صفات خوب اخلاقی و فضائل است و ادب درحقیقت نحوه کشف و عملی کردن مکارم و فضائل اخلاق است. ادب ضبط و جریان اعمال در مسیر فضائل است و به رفتاری که با مواظبت بر حفظ فضائل و پرهیز از ردائل و با رنگ اوصاف نیک و به‌گونه زیبا و ظریف انجام گیرد، ادب می‌گویند. ادب نمود ظاهری و مدیریت‌شده اخلاق است که در ظاهر سلوک و رفتار نمایان می‌گردد.^۳

احتمال داده می‌شود که محاسن الأخلاق که در روایات آمده، همان ادب نیکو باشد که در برابر مکارم الأخلاق یا معالی الأخلاق که مربوط به صفات روحی و ملکات درونی است، به کار می‌رود؛^۴ ولی به نظر می‌رسد محاسن اخلاق چیزی جز ادب باشد. و از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که نیکویی اخلاق و خلق خوش و پسندیده با ادب که قالبی ظریف و نیکو از انجام فعل است، تفاوت دارد.^۵

جهت دوم اینکه، اجرای ادب و مدیریت پیوسته رفتارها بر محور فضائل، سبب فراهم شدن ملکات باطنی و رسوخ صفات درونی می‌گردد که صاحب خود را بدون درنگ به سوی ظرافت‌کاری و اخلاقی کردن امور سوق می‌دهد. در این صورت، ادب هم خود یک ملکه فضیلت خواهد شد.

۱. عبدالله ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ق) در کتاب المعانی الکبیر فی آیات المعانی: (۱۳۶۸ ق: ۲ / ۱۲۳۱ و ۱۲۵۲) در توضیح مفاهیم اشعار عرب به جداسازی این دو معنا پرداخته و دو باب جدا را به آن اختصاص داده است؛ یکی با عنوان «آیات المعانی فی الآداب» و دیگری با عنوان «الآیات فی مکارم الأخلاق».

۲. علامه طباطبایی در المیزان، (۱۳۷۱: ۶ / ۲۵۶) به همین تفاوت بین اخلاق و ادب تصریح کرده و با ملاحظه اخلاق در معنای لغوی، آن را از اوصاف نفس و روح دانسته، ولی آداب را وصف اعمال آدمی می‌داند: «و لیست الآداب هی الأخلاق، لما أن الأخلاق هی المکلات الراسخة الروحیة التي تتلبس بها النفوس، و لكن الآداب هیئات حسنة مختلفة تتلبس بها الأعمال الصادرة عن الإنسان عن صفات مختلفة نفسیة، و بین الأمرین بون بعید.»

۳. به نظر می‌رسد این روایت با بحث فوق تناسب دارد: «لآداب ریاسة: ادب پیشوایی و مدیریت است.» (قضاعی، بی تا: ۱۵)

۴. رسول اکرم ﷺ: «بعثت بمکارم الأخلاق و محاسنها.» (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۹۶)

۵. در این روایت بین حسن خلق و ادب تمایز دیده می‌شود: امام صادق ﷺ: «خمس من لم تکن فیہ لم یکن فیہ کثیر مستمتع. قیل: و ما هن یابن رسول الله؟ قال: الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الأدب: پنج چیز است که در هر کس نباشد، صفات و امتیازات قابل ملاحظه و بهره‌ای نخواهد داشت: دین و عقل و حیا و حسن خلق و ادب نیکو؛» (صدوق، همان: ۲۴۰) امیرالمؤمنین ﷺ: «ثمره الأدب حسن الخلق.» (آمدی، ۱۳۸۶: ۱ / ۷۹)

ب) درباره موضوع علم اخلاق گذشت که این دانش از اعم از صفات و رفتارهای خوب و بد گفتگو می‌کند؛ ولی ادب چون بازتاب امر درونی ستودنی است، پیوسته خواستنی و تحسین برانگیز است. ادب هیچ‌گاه در امور زشت و ناپسند راه ندارد؛ مثلاً گفته نمی‌شود: آداب ظلم، آداب دروغ‌گویی و خیانت! ادب هرگاه در معنای اصلی خود به کار رود، بار ارزشی مثبت و نیکو دارد. در روایات فراوانی ادب به‌طور مطلق جزء کمال، قوام، ارزش وجودی، نیکوترین سجیت، برترین شرافت و سزاواری، مؤثرترین شخصیت و بی‌نظیرترین زینت معرفی شده است.^۱ البته در اصطلاح دوم، اگر این واژه گاهی به بدی و ناشایستگی توصیف می‌گردد، مقصود معنایی است که گاهی محصول پدیده‌های فرهنگی و توافقات جمعی و عادات تقلیدی است.

ج) فضائل و ردائل در اخلاق، ماهیت و ساختاری ثابت دارند؛^۲ ولی ادب در شیوه به‌کارگیری اخلاق به حسب شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی و حتی تحولات اجتماعی و دگرگونی فرهنگ‌ها، اصناف و جنسیت‌های مختلف دستخوش تغییر می‌شود، و به همین جهت در هر حالی زنده، زیننده، جذاب و تحسین‌برانگیز است؛ هرچند بر پایه‌ها و ملاکات اخلاقی ثابتی استوار است.^۳ از این جهت، ادب در فعل‌های اختیاری‌ای مطرح می‌شود که می‌تواند در قالب‌های مختلفی انجام گیرد؛ آنگاه به کمک عقل، مناسب‌ترین آن شکل‌ها از نظر اخلاقی، فراخور هر شرایط و موقعیتی، حکیمانه‌گزينش می‌شود. برای نمونه، خوردن یا سخن گفتن به شکل‌ها و شیوه‌های گوناگونی انجام می‌گیرد؛ ولی خوردن مؤدبانانه یا

۱. در این باره به ترتیب به روایات زیر که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، بنگرید به: «الأدب کمال الرجل»؛ (آمدی، همان: ۷۸ / ۱) «عقل المرء نظامه و أدبه قوامه»؛ (همان: ۱۵۲ / ۲) «الأدب ثمن نفسک»؛ (طبرسی، ۱۴۱۱: ۱۳۹) «الأدب أحسن سجية»؛ (آمدی، همان: ۷۷ / ۱) «أفضل الشرف الأدب»؛ (همان: ۷۸) «لا حسب أبلغ من الأدب»؛ (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۹ / ۸) «لازینة کالأدب»؛ (آمدی، همان: ۸۲)

۲. درباره بحث نسبیّت و اطلاق در ارزش‌های اخلاقی بنگرید به: هولمز، ۱۳۸۲: ۳۳۳؛ مور، ۱۳۸۵: ۳۶۷؛ ریچلر، ۱۳۸۹: ۳۳؛ کیلن و جودیت، ۱۳۸۹: ۱، ۲؛ روییژک، ۱۳۸۱: ۳۶۵؛ سینگر، ۱۳۸۸: ۳۱؛ واینر، ۱۳۸۵: ۳ / ۲۵۶۹؛ امید، ۱۳۸۸: ۲۵۸، ۲۶۸ و ۵۲۳؛ سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۷۱؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۴۱؛ مطهری، ۱۳۸۷: ۱۳ / ۷۰۵ / ۲۱ / ۲۵۵، ۴۷۸ / ۲۲ / ۶۱۲؛ شریف‌زاده، ۱۳۸۳: ۴۱؛ شمالی، ۱۳۸۸: ۵۶؛ اسلامی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۷۱. تجارت در گذشته به سبب آمیختگی با حرص که رذیله اخلاقی است، منزلتی نداشته است؛ ولی اکنون تجارت در عین حفظ مذموم بودن حرص، به سبب محاسن متعددی که بر آن مترتب شده است و زمینه بهره‌وری گسترده را نسبت به فرد و جامعه ایجاد می‌کند، مقبولیت و پیدا کرده است. (Kreeft, 1999; Kellenberger, 2008)

۳. در این باره ر.ک: مطهری، همان: ۱۸۵ / ۲۱؛ اسلامی، ۱۳۹۰: ۱۳۱؛ هادی، ۱۳۸۹: ۱۷. بی‌عنایتی به تفاوت فوق سبب خلط و همدوش قرار دادن اخلاق و آداب شده است. یکی از نویسندگان نقل می‌کند که در نظر برخی از جامعه‌شناسان، اخلاق جنبه اجتماعی داشته و هیچ نیک و بد اجتماعی بیرون از وجدان جامعه نخواهد بود. چنان‌که در اعتقاد برخی دیگر، قواعد اخلاقی برتر از عادات و رسوم اجتماعی بوده، ثابت می‌باشد. سپس این محقق، خود نظر وسطی را برمی‌گزیند که واسطه میان خلق‌وخوی اجتماعی و اخلاق برترین و ثابت است؛ به‌طوری‌که اخلاق در عین اینکه نقش رهبری و هدایت خود را حفظ می‌کند، ثابت و جاودانه هم نیست و با نیازها و باورهای عمومی جامعه حرکت کرده، تحولی آرام می‌گیرد. آنگاه اسم آن را در فلسفه حقوق «اخلاق والای اجتماعی» می‌نهند. (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۵۹)

سخن از روی ادب شکلی ممتاز دارد. بنابراین در حوزه رفتار، ارزش بیشتر برای ادب خواهد بود، نه اخلاق؛ ارزش این نیست که انسان مثلاً یک سال سکوت اختیار کند و حرف نزند تا صفت صمت را ملکه خود نماید؛ ارزش آن است که در قالبی زیبا و بجا حرف زند و از سکوت هم به نحو نیکو استفاده کند. پس نقش خرد و حکمت در ذات ادب بیش از اخلاق است، چون با محاسبه متغیرها و سنجش شرایط اخلاقی و نتیجه‌گیری حکیمانه صورت می‌گیرد؛ هر چند گاه اجرای ادب به صورت ملکه و عادت درآمده، بدون فکر و تأمل انجام می‌گیرد. والد شیخ بهائی در این باره می‌گوید: «ولاینال [الأدب] إلا بتوقیف العقل، بل بالدربة و المعاطات، لکن یكون العقل قیماً علیه و سلماً إلیه.»^۱ (شهید اول، ۱۴۰۷: ۱۵۹)

نتیجه

ادب، شکل زیبا و هیئت آراسته‌ای است که شایسته است افعال انسان برای نیکویی و ظرافت آن را فراگیرد و در اثر آن کردار آدمی ویژگی‌ای پیدا می‌کند که دیگران را به تمایل و ستودن وامی‌دارد. این امر از یک سو در ظاهر، رفتار انسان را از نیکویی و پسند و مقبولیت عمومی بهره‌مند می‌کند و لطافت و گرمی محاسن اخلاق را در جامعه می‌گستراند و از سوی دیگر، انجام پیوسته آداب در نهادینه ساختن فضائل اخلاقی در لایه‌های درونی انسان به صورت ملکات و خوی‌های ثابت و باطنی مؤثر است. پویندگان مسیر تهذیب و پرورش فضائل اخلاقی از آداب کمک می‌گیرند و از برون، زمینه تطهیر و نورانیت درون را فراهم می‌سازند. موضوع ادب تنها رفتار است؛ آن هم رفتار ستودنی و نیکو که به حسب شرایط و موقعیت‌های زمانی و مکانی و حتی تحولات اجتماعی و دگرگونی فرهنگ‌ها، اصناف و جنسیت‌های مختلف دستخوش تغییر می‌شود، و به همین جهت در هر حالی زنده، زیننده، جذاب و تحسین‌برانگیز است و از این جهت با اخلاق متفاوت می‌شود. ادب دارای دو اصطلاح است که در معنای نخست، تخلف از آن همیشه نادرست بوده، وا گذاشتن آن سبب تباهی هویت اخلاقی و خدشه‌دار شدن شخصیت انسانی می‌شود؛ ولی در اصطلاح دوم، تخلف و انحراف از آداب مستقیماً با کمال و سعادت انسان ارتباط پیدا نمی‌کند؛ هر چند ناشایست و بی‌ادبانه و مخالف با عرف و انس و همبستگی یک جمع به حساب می‌آید.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه فیض علی نقی فیض الإسلام، تهران، فقیه.

۱. و نیز ر.ک: ماوردی، ۱۴۰۴: ۲۲۶.

۳. آقابزرگ تهرانی، محمدحسن، ۱۴۳۰ ق، *الذريعة إلى تصانيف الشيعة*، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
۴. آمدی، عبدالواحد، ۱۳۸۶، *غرر الحکم و درر الحکم*، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. آمدی، علی، ۱۴۲۴ ق، *الإحكام في أصول الأحكام*، بيروت، دار الفكر.
۶. (المنسوب إلى) الإمام الحسن بن علي العسكري عليه السلام، ۱۴۰۹ ق، *التفسير*، قم، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام.
۷. (المنسوب إلى) الإمام الرضا عليه السلام، ۱۴۳۰ ق، *الفقه*، بيروت، مؤسسة آل البيت عليه السلام، لإحياء التراث.
۸. الأبطحي، محمداقبر، ۱۴۲۳ ق، *الصحيفة السجادية الجامعة*، قم، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام.
۹. ابن أبي الحديد، عز الدين، ۱۹۸۳ م، *شرح نهج البلاغة*، بيروت، دار مكتبة الحياة.
۱۰. ابن اسحاق السكيت، يعقوب، ۱۳۶۶، *كنز الحفاظ في كتاب تهذيب الألفاظ*، مشهد، المعاونة الثقافية للآستانة الرضوية المقدسة.
۱۱. ابن الأثير، مبارك، ۱۴۲۹ ق، *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، بيروت، المكتبة العصرية.
۱۲. ابن شعبه حراني، حسن، ۱۴۲۳ ق، *تحف العقول*، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات.
۱۳. ابن طاووس، علي، ۱۴۱۶ ق، *الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة*، قم، مكتب الأعلام الإسلامي.
۱۴. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، *معجم مقائيس اللغة*، قم، مكتب الأعلام الإسلامي.
۱۵. ابن فهد حلي، احمد، ۱۴۰۷ ق، *عدة الداعي أو نجاح الساعي*، بيروت، دار المرتضى.
۱۶. ابن مسكويه، احمد، ۱۳۷۱، *تهذيب الأخلاق و تطهير الأعراق*، قم، بيدار.
۱۷. ابن منظور، محمد، ۱۴۰۸ ق، *لسان العرب*، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
۱۸. أبي فراس، ورام، ۱۳۶۸، *تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه ورام)*، تهران، دار الكتب الإسلامية.
۱۹. أحد الحفاظ من أعلام الإمامية، ۱۴۲۶ ق، *كتاب في الأخلاق والعرفان*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية.
۲۰. احمدنكري، عبدالنبي، ۱۳۹۵ ق، *جامع العلوم في اصطلاحات الفنون (دستور العلماء)*، بيروت، الأعلمی للمطبوعات.
۲۱. إربلي، علي، ۱۴۰۵ ق، *كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام*، بيروت، دارالأضواء.
۲۲. ازدی، محمد، ۱۴۲۶ ق، *جمهرة اللغة*، بيروت، دار الكتب العلمية.
۲۳. اسکندري، احمد و مصطفى غناني، ۱۹۱۶ م، *الوسيط في الأدب العربي و تاريخه*، قاهره، ج ۹.
۲۴. اسلامي، محمدتقي و ديگران، ۱۳۸۶، *اخلاق کاربردی، چالشها و کاوشهای نوین در اخلاق*

- عملی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۵. اسلامی، محمدتقی، ۱۳۹۰، *اخلاق اسلامی و کاربرست قاعده تسامح در ادله سنن*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۶. افندی، مصطفی، بی تا، *کشف الظنون*، ج ۱.
۲۷. امید، مسعود، ۱۳۸۸، *فلسفه اخلاق در ایران معاصر*، تهران، علم.
۲۸. انیس، ابراهیم، و دیگران، *المعجم الوسیط*، مصر، دار المعارف، بی تا.
۲۹. بریل، لیوی، ۱۳۷۳ ق، *الأخلاق و علم العادات الأخلاقية*، ترجمه محمود قاسم و محمد بدوی، مصر، مطبعة مصطفى البابي.
۳۰. بی‌ریا، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *روان‌شناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی*، ج ۲، تهران، سمت، ۲ جلدی.
۳۱. تهنوی، محمد علی، ۱۴۲۷ ق، *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیروت، دار المكتبة العلمية.
۳۲. جرجانی، علی، ۱۳۶۶، *التعريفات*، تهران، ناصر خسرو.
۳۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، *ادب توحیدی انبیاء در قرآن*، قم، اسراء.
۳۴. جوهری، اسماعیل، ۱۴۳۰ ق، *الصحاح*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳۵. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۸۶، *ادبیات و تعهد در اسلام*، قم، دلیل ما، ج ۱۴.
۳۶. دارمی، عبدالله، ۱۴۲۶ ق، *سنن الدارمی*، بیروت، دار الفکر.
۳۷. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
۳۸. دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳۸۷، *تاریخ تمدن*، ترجمه امیرحسین آریان‌پور و دیگران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۹. دینوری، عبدالله ابن قتیبه، ۱۳۶۸ ق، *المعانی الکبیر فی ابیات المعانی*، ج ۲، هند، مجلس دائرةالمعارف العثمانية، ۳ جلدی.
۴۰. راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۱۴ الف، *تفضیل الشائین و تحصیل السعادتین*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۴۱. _____، بی تا، *معجم مفردات ألفاظ القرآن*، قم، اسماعیلیان.
۴۲. راغب اصفهانی، محمد، ۱۴۱۴ ق ب، *الذریعة إلی مکارم الشریعة*، قم، شریف رضی.
۴۳. رویژک، پل، ۱۳۸۱، *ارزش‌های اخلاقی در عصر علم*، ترجمه نفیسه و محبوبه ساطع.
۴۴. ریچلر، جیمز، ۱۳۸۹، *فلسفه اخلاق*، ترجمه آرش اخگری، تهران، حکمت.

۴۵. زاکانی، عیدالله، ۱۳۷۴، *أخلاق الأشراف*، تهران، اساطیر.
۴۶. زبیدی، محمد مرتضی، ۱۳۸۵ ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالهدایة.
۴۷. زمخشری، محمود، ۱۴۱۲ ق، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت، دار الفکر.
۴۸. زمخشری، محمود، بی تا، *أساس البلاغہ*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۸۲، *حسن و قبح عقلی یا پایه‌های اخلاق جاودان*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۵۰. سبزواری، هادی، ۱۳۶۹، *شرح منظومه*، تصحیح آیت الله حسن زاده آملی، قم، ناب، ۵ جلدی.
۵۱. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۵، *بسط تجربه نبوی*، ج ۵، تهران، صراط.
۵۲. سعدی، مصلح‌الدین، ۱۳۸۷، *گلستان*، تهران، خوارزمی.
۵۳. سلار دیلمی، حمزه، ۱۴۱۴ ق، *المراسم العلویة فی الأحکام النبویة*، قم، المجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام.
۵۴. سینگر، پیتر، *یک جهان: اخلاق جهانی شدن*، ۱۳۸۸، ترجمه محمد آزاده، تهران، نی.
۵۵. سیوطی، عبدالرحمن، ۱۴۲۹ ق، *الإتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دار الفکر.
۵۶. شریف مرتضی، علی، ۱۴۰۳ ق، *أمالی السید المرتضی*، ج ۲، قم، مکتبه آیت الله مرعشی، ۴ جلدی.
۵۷. شریف‌زاده، بهمن، ۱۳۸۳، «نسبت اخلاق از منظر عرفان»، *کتاب نقد*، شماره ۳۰.
۵۸. شمالی، محمدعلی، ۱۳۸۸، «نسبیت‌گرایی اخلاقی، نماها و میناها»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، شماره ۴۲.
۵۹. شهید اول (عاملی)، محمد، ۱۳۷۹، *الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة*، قم، زائر.
۶۰. شیخ مفید، محمد، ۱۴۱۳ ق الف، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۶۱. _____، ۱۴۱۳ ق ب، *مصنفات الشيخ المفید*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۶۲. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ۱۳۶۴، *مجموعه مقالات*، قم، نشر دانش اسلامی.
۶۳. صدر، محمد، ۱۴۱۹ ق، *فقه الأخلاق*، بیروت، دار الأضواء.
۶۴. صدرالدین شیرازی، محمد، بی تا، *الحکمة المتعالیة*، ج ۳، بیروت دار احیاء التراث العربی.
۶۵. طباطبایی، سید محمدحسین، بی تا، *حاشیة الکفاية*، قم، نشر کتاب.
۶۶. _____، ۱۳۷۱، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسماعیلیان.
۶۷. _____، ۱۴۲۸ ق، *مجموعه رسائل العلامة الطباطبایی*، تحقیق صباح الربیعی، قم، باقیات.
۶۸. طبرسی، حسن، ۱۴۱۱ ق الف، *مکارم الأخلاق*، بیروت، دار البلاغہ.

۶۹. طبرسی، علی، ۱۴۱۱ ق ب، *مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار*، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
۷۰. طریحی، فخرالدین، ۱۳۸۴، *مجمع البحرین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷۱. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ ق، *الأمالی*، قم، دار الثقافة.
۷۲. طوسی، محمد نصیرالدین، ۱۳۸۷، *اخلاق ناصری*، تحقیق مجتبی مینوی و علی رضا حیدری، تهران، خوارزمی.
۷۳. عاملی، حسین، ۱۴۰۷ ق، *نور الحقیقة و نور الحدیقة فی علم الأخلاق*، تحقیق محمد جواد حسینی جلالی، بیروت، النور للمطبوعات.
۷۴. غزالی، محمد، ۱۹۹۵ م، *میزان العمل*، بیروت، الهلال.
۷۵. _____، ۲۰۰۴ م، *إحياء علوم الدین*، بیروت، الهلال.
۷۶. فراهیدی، خلیل، ۱۴۱۴ ق، *العین*، تهران، اسوه.
۷۷. فیروزآبادی، محمد، ۱۴۱۵ ق، *القاموس المحیط*، بیروت، دار الفکر.
۷۸. فیض الإسلام، علی نقی، ترجمه و شرح صحیفه سجادیه.
۷۹. فیض کاشانی، محمد محسن، بی تا، *المحجة البيضاء فی تهذیب الإحياء*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۸۰. _____، ۱۳۹۹ ق، *الحقائق فی محاسن الأخلاق*، بیروت، دار الكتاب العربی.
۸۱. فیومی، احمد، ۱۴۰۵ ق، *المصباح المنیر*، قم، دار الهجرة.
۸۲. قرطبی، محمد، ۱۴۲۸ ق، *الجامع لأحكام القرآن*، بیروت، دار الفکر.
۸۳. قزوینی، حسن، ۱۳۸۰، *كشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء فی علم الأخلاق*، قزوین، حوزه علمیه.
۸۴. قضاعی، محمد، بی تا، *دستور معالم الحكم و مآثور مكارم الشیم*، قم، مكتبة المفید.
۸۵. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۱۱ ق، *تفسیر القمی*، بیروت، دار السرور.
۸۶. کاتب، عبدالرحمن، ۱۴۰۶ ق، *الألفاظ الكتابية*، بیروت، دار الكتاب العربی.
۸۷. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۹، *مقدمه علم حقوق*، تهران، انتشار.
۸۸. کراجکی، محمد، ۱۴۰۵ ق، *کنز الفوائد*، بیروت، دار الأضواء.
۸۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۹۰. کیلن، ملانی، و جودیث اسمتانا، ۱۳۸۹، *رشد اخلاقی: کتاب راهنما*، قم، ترجمه محمدرضا جهانگیرزاده و دیگران، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۹۱. لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۸۸، *گوهر مراد*، تهران، سایه.

۹۲. لیثی واسطی، علی، ۱۳۷۶، *عیون الحکم والمواعظ*، قم، دار الحدیث.
۹۳. ماوردی، علی، ۱۴۰۴ ق، *أدب الدنيا و الدين*، قم، ارومیه.
۹۴. مبارک ابن الأثیر، بی تا، *النهاية فی غریب الحدیث والأثر*، بیروت، المكتبة العصرية.
۹۵. مجلسی، محمدباقر، بی تا، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۹۶. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۶، *فلسفه اخلاق*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۹۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
۹۸. مظفر، محمدرضا، ۱۴۰۸ ق، *المنطق*، قم، بصیرتی.
۹۹. معلوف، لويس، ۱۳۸۶، *المنجد فی اللغة*، قم، بلاغت.
۱۰۰. مقدسی، محمد و دیگران، ۱۴۲۶ ق، *رسائل إخوان الصفاء و خلان الوفاء*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۰۱. مور، جورج ادوارد، ۱۳۸۵، *مبانی اخلاق*، ترجمه غلامحسین توکلی و علی عسگری، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۰۲. موسوی بجنوردی، محمد کاظم و دیگران، ۱۳۸۷، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۰۳. نراقی، محمد مهدی، ۱۴۰۸ ق، *جامع السعادات*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۰۴. هادی، اصغر، ۱۳۸۹، «نقد رویکردهای تفکیک آداب از اخلاق»، پژوهشنامه اخلاق، شماره ۱۰.
۱۰۵. هاشمی شاهرودی، محمود و همکاران، ۱۳۸۷، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت*، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۰۶. هدایتی، محمد، ۱۳۸۲، *احیای حیات*، قم، کوثر غدیر.
۱۰۷. _____، ۱۳۸۵، *تهذیب اخلاق*، قم، دار الهدی.
۱۰۸. هولمز، رابرت، ۱۳۸۹، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.
۱۰۹. واینر، فیلیپ پی، ۱۳۸۵، *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها*، ترجمه گروهی از مترجمین، تهران، سعادت.
110. J. Kellenberger, 2008, *Moral Relativism: A Dialogue*, Rawman & little field publishers.
111. Kreeft, Peter, 1999, *A Refutation of Moral Relativism: Interviews with an Absolutist*, Ignatius press.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی